

## بررسی تضاد و پارادوکس در داستان دوازده رخ شاهنامه فردوسی

سیده سارا موسوی، دانشجو کارشناسی ارشد، دانشگاه سلمان فارسی کازرون (فارس) (نویسنده مسئول)

Sara\_mosavi17@yahoo.com

سید محتشم محمدی، دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سلمان فارسی کازرون (فارس)

mohtasham@Kazerunsfu.ac.ir

### چکیده

سخنور توس نه تنها شاعری توانا و زبردست، که داستان پردازی ماهر و چیره دست است. بیشتر داستان های شاهنامه نمایش آشتی اجزاء متضاد با یکدیگر است؛ هرچه این نمایش تضاد در داستان نمایان و آشکارتر صور گیرد توفیق داستان بیشتر خواهد بود و برای خواننده داستان جذابیت بیشتر و بهتری به بار خواهد آورد و داستان در ذهن و ضمیر خواننده و شنونده تأثیر بیشتری برجای خواهد گذاشت. داستان دوازده رخ، داستان تضاد دوازده تن از سپاه ایران با دوازده تن از سپاه توران است. این نوشته که به روش علمی-پژوهشی انجام گرفته است، انواع تضاد موجود در این داستان ۲۵۱۸ بیتی از شاهنامه را بررسی کرده است و با رسم نمودار، میزان استفاده از هر نوع را مشخص نموده است.

واژگان کلیدی: تضاد، پارادوکس، شاهنامه فردوسی، داستان دوازده رخ

### ۱. مقدمه

منظومه های حماسی طبیعی و ملی عبارت است از نتایج افکار، قرائح، علایق و عواطف یک ملت که در طی قرون و اعصار تنها برای بیان وجوه عظمت و نبوغ قوم به وجود آمده و مشحون است به ذکر جنگ ها، پهلوانی ها، جان فشانی ها، فداکاری ها و در عین حال مملو است از آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم یک کشور در قرون معینی از ادوار حیاتی ایشان که معمولاً از آنها به دوره های پهلوانی تعبیر می کنیم و از این گونه منظومه های حماسی می توان شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی و گرشاسب نامه اسدی طوسی و نظایر آن ها را نام برد. (حماسه سرایی در ایران، ۱۳۷۸، ص ۵)

سخن گفتن از فردوسی اگرچه گاهی آسان گرفته می شود اما در حقیقت آسان نیست؛ چون او شخصیتی پایاب و آسان یاب نیست. درباره فردوسی همچون بزرگی دیگر، حافظ، همه گونه کار و کاوش و بگو و مگو و کشمکش در میان است؛ از امور جزئی لغوی و دستوری، تاریخ ادبیاتی و یا تاریخ شعرایی و چه بسا نبش قبری تا ورود در مسائل تحلیلی و نقدی و طرح نظریات و فرضیات بدیع و گشودن دیدگاه های تازه از جهات گوناگون. (درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، ۱۳۸۳، ص ۱)

الحق، طراحی داستان های شاهنامه کاملاً سنجیده است، به گونه ای که کمتر اتفاق می افتد که حساب جزئیات داستان حتی پس از گذشت زمان و حوادث بسیار از دست داستان سرا به در رود. (همان، ص ۴۱)

در مواردی که طرح داستانی زیاد ساده و تکراری است، تنها راهی که فردوسی برای خروج آن از یکنواختی ملال آور اختیار می کند تنوع بخشیدن به جزئیات و درج توصیفات گوناگون است؛ برای مثال در جنگ دوازده رخ می بینیم که هر یک از پهلوانان با سلاح و شیوه خاص خود نبرد می کند که این امر، بی تردید تمهید فردوسی برای هرچه دیدنی تر و جذاب تر کردن داستان است. (همان، ص ۴۲)

در شاهنامه بسیاری از پهلوانان حریفان مستقیمی از کشور دشمن دارند که جنگ دوازده رخ نمونه ای از آن ها است و در آن دو سپهدار پیر، گودرز و پیران، عهده دار فرماندهی دو طرف اند و نیز در هنگام صف آرایی دو سپاه،

وقتی هیچ کدام دست به حمله نمی‌زند بلکه منتظر شروع حمله از طرف مقابل است، از این سو بیژن و از آن سو هومان به ترتیب گودرز و پیران را به آغاز کردن حمله بر می‌انگیزند و هر دو در این کار بی‌تابی به خرج می‌دهند. (همان، ص ۶۰)

یکی از شیوه‌های آرایش سخن در شاهنامه مانند هر اثر دیگری به کارگیری شگرد بدیع است. «بدیع، مجموعه شگره‌هایی است که کلام عادی را کم و بیش تبدیل به کلام ادبی می‌کند یا کلام ادبی را به سطح والاتری (از ادبی بودن یا سبک ادبی داشتن) تعالی می‌بخشد». (شمیسا، ۱۳۹۰، ص ۲۰)

بدیع معنوی بحث در شگره‌هایی است که موسیقی معنوی کلام را افزون می‌کند و آن بر اثر ایجاد تناسب و روابط معنایی خاصی بین کلمات است و به طور کلی یکی از وجوه تناسب و ربط معنایی بین دو یا چند کلمه برجسته می‌شود. (همان ص ۲۵)

به نظر می‌رسد می‌توان چنین ادعا کرد که در کنار اغراق که جوهره‌ی حماسه است، تضاد نیز یکی از بال‌های پرواز این نوع متون به حساب می‌آید؛ چرا که باید سیاهی باشد تا سفید موجود، با آن مبارزه کند و پیروز میدان شود؛ باید دشمنی باشد تا دوستی معنا پیدا کند و باید جوانی باشد تا درجه پیری درک شود. بی‌شک بدون وجود این صنعت بدیعی، زیبایی حماسه‌انگونه که باید حس نمی‌شود و مانند آن است که شعر غنایی از صنعت تشبیه محروم است و فنی وجود ندارد تا به کمک آن بتوان قد یار را به سرو مانند کرد.

#### ۱-۱ بیان مسئله

پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا حکیم فردوسی، در سرایش داستان دوازده رخ، به انواع صنعت ادبی تضاد توجه داشته است یا فقط به تضاد موجود بین شخصیت دوازده تن ایرانی و تورانی بسنده کرده است؟ میزان استفاده از کدام نوع تضاد بیشتر بوده است؟

آیا صنعت پارادوکس که بیشترین سابقه آن طبق نظر سیما داد در کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی، به دوره گسترش عرفان به ویژه در ادبیات مغانه (شطحیات صوفیه) و بعد از آن سبک هندی و اشعار بیدل می‌رسد در این داستان از شاهنامه فردوسی نیز دیده می‌شود یا خیر؟

#### ۱-۲ پیشینه پژوهش

در این رابطه پژوهش‌هایی به انجام رسیده است که چکیده آنها در ذیل آمده است:

۱. حسن زاده، حسن؛ «تضاد و تضادنا»؛ رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۸۳، ۱۳۸۶؛ ص ۵۴-۵۷

مطابق آن را تضاد و طباق نیز می‌گویند در لغت به معنای دو چیز را در مقابل یکدیگر قرار دادن و در اصطلاح آن است که کلماتی ضد یکدیگر را با هم بیاورند. کاربرد این آرایه موجب می‌شود مفهوم جمله برجسته تر و موثرتر و ارتباط معنوی کلام را آشکارتر شود به ویژه اگر دو واژه [ی متضاد در تقابل با یکدیگر قرار گیرند.

الف) بیشترین کاربرد آن است که شاعر واژه مخالف در یک جمله را در جمله بعدی به کار برد. ب) واژه‌هایی که به تنهایی مخالف هم نیستند اما در جمله به سبب تقابل معنایی با یکدیگر تضاد ایجاد کرده اند. پ) تضاد یک واژه با یک ترکیب کنایی مثل "خندان" و "خون دل". ت) تضاد دو ترکیب کنایی با یکدیگر مثل "ده زبان داشتن" و "مهر بر زبان داشتن". ث) تضاد واژه ای با یک واژه مجازی مثل خار با واژه گلزار مجاز از گل. ج) تضاد یک واژه ساده با یک واژه مرکب مثل "خموش" و "فراوان سخن". چ) تضاد افعال مثل می‌روم و نمی‌رود.

تضادنا: از آنجا که آرایه‌ی تضاد بر پایه‌ی تناسب معنایی واژه‌های معنوی محسوب می‌شوند در تشخیص آرایه‌ی تضاد باید به معنای واژه‌ها دقت شود. در بررسی آثار ادبی گاه به ابیات و عباراتی بر می‌خوریم که واژه‌ها تنها در لفظ رابطه تضاد ایجاد کرده اند و با تعمق و تأمل بیشتر پی می‌بریم که شاعر یا نویسنده قصد تقابل و تضاد معنایی بین دو واژه را نداشته است. بهتر است این شکل از روابط کلامی را تضادنا بنامیم. مثلاً تضاد یک واژه با

جناس لفظی واژه دیگر. گل با واژه خار تضاد ایجاد می کند و در بیت زیر با جناس لفظی (خوار) تضاد ایجاد کرده است.

به بوی آن گل بگشاد دیده ی یعقوب نسیم یوسف ما را ز کرت خوار مگیر (مولوی)

۲. عزیز محمدی، فاطمه؛ کهزادی، حامد رضا؛ «صنعت ادبی تناقض در آثار جان دان و سعدی شیرازی»؛ مطالعات ادبیات تطبیقی، سال هفتم، شماره ۲۵، ۱۳۹۲؛ ص ۳۷-۴۷

تناقض در مقام صنعتی ادبی نقش مهمی را در ادبیات شرق و غرب به ویژه در ادبیات فارسی، یونانی و انگلیسی ایفا می کند. کاربرد تناقض به عنوان یکی از روش های نقد ادبی شامل بررسی اظهارات دو پهلو و نتیجه گیری و برداشت متعاقب از آن ها است. هم سعدی شیرازی و هم جان دان از تناقض جهت بررسی تضاد های غالبی استفاده می کنند که تا اندازه ای برای خوانندگان عادی غیر قابل درک است. این دوشاعر با استفاده از صنعت ادبی تناقض در آثارشان در صدد کمک به خوانندگان برای درک و فهم بهتر معانی اشعار و به ویژه غزلیات برآمده اند تا در عین حال موجبات لذت خوانندگان را نیز فراهم سازند.

۳. علیزاده، ناصر؛ راموز، کمال؛ «از جهان نگری تا کاربرد صنایع بدیعی در شعر سبک خراسانی (با رویکردی به نظریه ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن)»؛ نامه پارسی، شماره ۵۳، ۱۳۸۹؛ ص ۱۶۷-۱۳۵

قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری، که هم زمان با تشکیل دولت سامانیان در شمال شرق ایران و هم چنین دوره اول حکومت غزنویان است دوره طلایی تمدن اسلامی و ایرانی نامیده شده است. شاهان سامانی و به تبعیت از آنان غزنویان به زبان و ادب فارسی توجه شایان نشان دادند. نوع زندگی و جهان بینی حاکم بر آن را در شعر شاعران این دوره می توان به صورت بهره گیری فراوان این شاعران از صنایع لفظی چون انواع جناس، ترصیع، موازنه و طرد و ... و بی توجهی آنان به صنایع معنوی چون ایهام و ایهام تناسب و استخدام و ... مشاهده کرد.

۴. کارگر، یحیی؛ «نگاهی به طبقه بندی صنایع بدیعی همراه با نقد و تحلیل صنایع لفظی»؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه قم، سال اول، شماره سوم، ۱۳۸۶

بحث طبقه بندی صنایع بدیعی در زبان فارسی با تاخیر فراوان مورد توجه قرار گرفته است و همین امر در کنار عدم ارائه تعریف دقیق از صنایع لفظی و معنوی، ابهام در فلسفه زیبایی آفرینی صنایع، تفکیک نکردن نظم و نثر، عدم توجه به سیر تاریخی صنایع در متون ادبی موجب ظهور و بروز آشفتگی های فراوانی در این عرصه شده است. ۵. کمال، مرتضی؛ «نگاهی به مبانی پارادوکس در فلسفه و ادب»؛ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۳، ۱۳۸۱؛ ص ۴۰-۴۷

پارادوکس کلمه یونانی است. واژه *pradox* از کلمه یونانی *pradoxum* ساخته شده است. واژه *pradoxum* مرکب از دو جزء: *para* به معنی مخالف و مقابل و *doxa* به معنی رای و اندیشه است. پس پارادوکس به معنی عقیده خلاف مشهور و نظری بر خلاف رای عام و به اصطلاح خرق اجماع است.

تصاویر پارادوکسی در فلسفه و کلام معمولاً به صورت قضایای منطقی و برهان های فلسفی طرح شده اند ولی در ادب فارسی چه در حوزه نظم و چه در نثر به صورت تصاویر بلاغی به کار رفته اند. چون جوهره اصلی این تصاویر عدول از هنجار متعارف زبان است. این عادت شکنی موجب اعجاب و شگفتی می گردد و ذهن را لحظه ای با مقوله ای بغرنج و خلاف عادت و انتظار درگیر می کند و در حیرتی فرو می برد و به جست و جوی راز نهفته او می دارد. این تلاش ذهنی موجب التذاذ می شود و زیبایی پارادوکس ها در پدید آوردن این حیرت و سرگشتگی ها است.

۶. مرتضایی، سید جواد؛ «نقد و تحلیل پارادوکس در روند و سیر تاریخی و بلاغی»؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۴۷، ۱۳۸۵؛ ص ۲۳۵-۲۱۷

پارادوکس نه تنها یک صنعت بدیعی یا تصویر شاعرانه است بلکه اصطلاح و مفهومی منطقی، فلسفی و جهان بینانه است. این مقوله در کلام صوفیه و شطحیات ایشان حضوری چشمگیر و فعال داشته و در شعر فارسی نیز از

همان آغاز وجود داشته است اما در آثار بدیعی و بلاغی گذشته ما به دلیل کلی‌نگری و یکسان‌انگاری با تضاد و یا غفلت و سهو به آن توجهی نشده است. در آثار فرنگی به ویژه فرهنگ‌های اصطلاحات ادبی، مفصل به آن پرداخته شده اما در کتب بدیعی و بلاغی متاخر متاسفانه برخی به آن توجه نکرده‌اند و تعاریف و توضیحات گروهی دیگر از آن نیز محل بحث و نقد و تحلیل است.

تلاش برای تقسیم‌بندی انواع و اقسام پارادوکس وقتی سودمند و مفید خواهد بود که به بررسی و تحلیل علمی و دقیق کارکرد آن در شطحیات و کلام صوفیان و متون نظم و نثر ادبی قدیم و محاورات و کلام شفاهی عامیانه و روزمره بپردازیم.

در اصل متناقض نما کما بیش عقیده‌ای بود که با عقیده عموم تضاد داشت. در حدود اواسط قرن شانزدهم میلادی این کلمه معنای مقبول نظر همگان یافت و آن این است: عبارتی ظاهراً متناقض با خود که در دقیق‌ترین برداشت به نظر می‌رسد شامل حقیقتی است که دو امر متضاد را جمع کند.

۷. یوسفی، محمدرضا؛ ابراهیمی شهرآباد، رقیه؛ «تضاد و انواع آن در زبان فارسی»؛ فنون ادبی (علمی-پژوهشی)، سال چهارم، شماره ۲، ۱۳۹۱؛ ص ۱۵۴-۱۲۹

تضاد یکی از پیوندهای معنایی میان کلمات و یکی از مؤلفه‌های مهم زبان است که در بعد واژگانی در حوزه مطالعات دستور زبان قرار می‌گیرد و در بعد معنایی از مقولات بلاغی به حساب می‌آید. اهل زبان به طور ناخودآگاه از این مؤلفه در سخن خویش استفاده می‌کنند و چون از ابتدا با آن مأنوس و آشنا هستند هنگام به کار بردنش با مشکلی روبه‌رو نمی‌شوند؛ ولی غیر فارسی‌زبانان در بسیاری از موارد هنگام یافتن متضاد کلمه‌های دچار مشکل میشوند؛ زیرا ساختار تضاد در زبان فارسی کاملاً قیاسی نیست و در بسیاری از موارد سماعی است.

در زبان فارسی تضاد دو ساختار عمده دارد: متضادهای قیاسی یا مشتق که از ترکیب پیشوندهای مختلف با اسم، صفت، بن فعل و... ساخته می‌شوند؛ زیرا در زبان فارسی پسوند یا میانوند متضادساز وجود ندارد. دوم متضادهای سماعی یا مرکب که گاه با توجه به تکیه اصلی بر روی معنی کلمه یک جزء آن ثابت و یک جزء دیگر تغییر می‌کند و گاه نیز هر دو جزء متغیر است. در کتابهای دستور کمتر به مقوله تضاد پرداخته شده است.

۸. یوسفی، هادی؛ مدبری، محمود؛ صرفی، محمد رضا؛ طالبیان، یحیی؛ «ضد قهرمان در شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی ایران»؛ پژوهش‌های ادب عرفانی، شماره ۴، ۱۳۸۶؛ ص ۶۰-۳۹

آنچه در حماسه‌های ایرانی حائز اهمیت فراوان است، جدال دو نیروی خیر و شر است. قهرمانان تجلی‌گاه همه صفات و خصایل پسندیده هستند و ضد قهرمانان جلوه‌گاه صفات و ویژگی‌های اهریمنی؛ از این رو ضد قهرمانان گاه با انگیزه‌های نفسانی و گاه به منظور کاستن قدرت، توانایی و شایستگی قهرمانان با آنها درگیر می‌شوند.

در این مقاله ضد قهرمانان از نظر کنش و نقشی که در متن وقایع به عهده دارند در یازده دسته: اصلی، مشاور، سپهدار، جدالگر، اغواگر، یاریگر، متحد، راهنما، صوری، عاشق و ابزاری طبقه‌بندی شده است.

برخی از کتاب‌هایی که تضاد و پارادوکس را تعریف کرده‌اند و شاهد مثال‌هایی نیز آورده‌اند نیز به شرح زیر می‌باشند:

۹. داد، سیما؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی/واژه‌نامه، مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوه تطبیقی و توضیحی؛ چاپ سوم، تهران: مروارید، ۱۳۸۵؛ ص ۱۴۲-۱۴۱

تضاد و طباق: در لغت ضد یکدیگر بودن، مخالف هم بودن، ناسازگاری، ناهم‌تایی، دشمنی و مخالفت دو مفهوم که اجتماع آنها در یک جا ممکن نباشد. در بلاغت انگلیسی معمولاً تضاد از اجتماع صفت با موصوفی متضاد درست می‌شود: همه هیچ، سبک سنگین.

تناقض نما یا پارادوکس: بیشترین سابقه آن در ادب فارسی به دوره گسترش عرفان به ویژه در ادبیات مغانه (شطحیات صوفیه) و بعد از آن سبک هندی و اشعار بیدل می‌رسد.

۱۰. دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه؛ جلد پنجم، چاپ دوم، تهران: دانشگاه، ۱۳۷۷؛ ص ۶۷۸ و ۷۰۰۶. تضاد: با یکدیگر

دشمنی کردن. با یکدیگر مخالفت کردن. با همدیگر ضد بودن و با همدیگر دشمنی کردن. مخالف یکدیگر بودن و با هم خصومت کردن. ناهم‌تایی کردن.

تناقض: عهد شکستن. ضد یکدیگر شدن. اختلاف دو قضیه است به حسب ایجاب و سلب.

۱۱. شمیسا، سیروس؛ نگاهی تازه به بدیع؛ چاپ چهارم، تهران: میترا، ۱۳۸۳؛ ص ۱۱۱-۱۰۹. تضاد: بین معنی دو یا چند لفظ تناسب تضاد (تناسب منفی) باشد یعنی کلمات از نظر معنی، عکس و ضد هم باشند. تضاد ممکن است بین لازمه معنی کلمات باشد. تضاد از مسائل اساسی ادبیات است و در بسیاری از آثار بزرگ ادبی مدار بر تضاد قهرمان یا انسان و درون او و یا انسان و طبیعت و از این قبیل است.

پارادوکس: مهم ترین نوع تضاد در ادبیات است و آن وقتی است که تضاد منجر به معنای غریب به ظاهر متناقضی شود.

۱۲. محبتی، مهدی؛ بدیع نو: هنر ساخت و آرایش سخن؛ چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۰؛ ص ۱۰۳-۱۰۲

طباق (مطابقه یا تضاد): در لغت به معنای آن است که دو چیز بر روی هم و یا با هم آورده شود و در اصطلاح آوردن دو کلمه است که از نظر معنا یا کاربرد ضد هم یا برخلاف هم باشند یا کاربرد ضد هم یا برخلاف هم باشند یا به کار برده شوند مثلاً شب و روز، رنج و شادی، گل و خار و ...

۱۳-۲-۱ همایی، جلال‌الدین؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی؛ چاپ دهم، قم: ستاره، ۱۳۷۳؛ ص ۲۴  
تضاد یا طباق: در اصطلاح آن است که کلمات ضد یکدیگر بیاورند.

### ۳-۱ ضرورت پژوهش

از دیرباز مسئله لفظ و معنی و یا صورت و محتوا و ارتباط آنها با یکدیگر و اینکه کدام یک در خلق اثر ادبی نقش مهمتری داشته در میان منتقدین مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است. تصویرها از جمله تضادها در ادبیات حماسی برای اینکه سریع به ذهن منتقل شوند زودیاب و ساده است. تصاویر برای آرایش و تزیین اندیشه استفاده می شود. شاعران سبک خراسانی طبیعت را همانگونه که باید تصویر می کنند. (فتوحی، ص ۹۶)

تصویر تنها، بیرون از متن ارزش چندانی ندارد. (همان، ص ۱۰۶)

بنابراین شاعر به کمک ابزارهای تصویری مناسب (تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز و صناعات بدیعی و بلاغی) مقصود خود را گسترش می دهد. (همان، ص ۱۰۹)

برای پی بردن به زیبایی تصاویر شاهنامه بهتر است به صورت دقیق تر بر داستان های آن تمرکز کرد و ارزش کار استاد طوس را به درستی شناخت. باید روشن شود که اگر داستانی آغاز می شود با استفاده از چه روش ها و ابزارهایی به آن پر و بال داده می شود و در نهایت آن را به پایان می رساند. پژوهش هایی زیادی که بر روی شاهنامه انجام شده است نه تنها به شناخت نویسنده و اثر منجر شده است بلکه باعث شناخت هر چه بیشتر سبک نگارشی، تاریخ، فرهنگ ملت و ... می شود. در این میان کمبود بررسی ها بر صنایع لفظی و معنوی نامه های باستانی از جمله تضاد بسیار محسوس است.

### ۲. تضاد در داستان دوازده رخ

تضاد در لغت به معنای آن است که دو چیز بر روی هم و یا با هم آورده شود و در اصطلاح آوردن دو کلمه است که از نظر معنا یا کاربرد ضد هم یا برخلاف هم باشند یا کاربرد ضد هم یا برخلاف هم باشند یا به کار برده شوند مثلاً شب و روز، رنج و شادی، گل و خار و ... (محبتی، ۱۳۸۰)

در این نوشته علاوه بر تضاد موجود بین الفاظ به تضاد بین شخصیت ها نیز پرداخته شده است. تضاد الفاظ به تضاد واژگانی، تضاد فعلی، تضاد مدرج، تضاد معنایی، تضاد ضمنی، تضاد دو سویه، تضاد جهتی، تضاد مجازی و

کنایی، تضاد نمادین و تضاد ترکیبی می شود که تعریف دقیق هر یک از آنها قبل از شاهد مثال های مربوطه، به وضوح آمده است.

## ۲-۱ تضاد الفاظ

منظور از تضاد الفاظ در این نوشته این است که بین معنی دو یا چند لفظ تناسب تضاد (تناسب منفی) باشد. (شمیسا، ۱۳۸۳)

### ۲-۱-۱ تضاد واژگانی

وقتی که دو واژه با استفاده از وند های منفی ساز مخالف یکدیگر می شوند. در داستان دوازده رخ دو مورد یافت شد که در هر دو مورد واژه های "داد" و "بیداد" با وند مخالف یکدیگر شده اند.

کجا داد و بیداد نزدت یکیست جز از کینه گسترده رای نیست (بیت ۱۱۶۳)  
 ز بیداد و داد آنچه آمد بشاه بد و نیک راهم بدویست راه (بیت ۱۶۳۷)

### ۲-۱-۲ تضاد فعلی

زمانی که دو فعل متضاد در کلام استفاده شود. در داستان دوازده رخ مورد تضاد فعلی به کار رفته است که در زیر آورده شده است:

|                                       |                              |
|---------------------------------------|------------------------------|
| ز رنج تن آید برفتن نیاز (بیت ۱۱)      | اگر خود بمانی بگیتی دراز     |
| من آیدون شنیدستم از موبدان (بیت ۷۶)   | بکاراگهان گفت کای بخردان     |
| بگویی و گفتار او بشنوی (بیت ۱۵۴)      | بدان تا بنزدیک پیران شوی     |
| گنهاری آمد ز ترکان پدید (بیت ۲۲۲)     | ز هر گونه گفتند و پیران شنید |
| داد پیلان و لشکر که خواست (بیت ۵۰۶)   | درفش ار ز من شاه بستد رواست  |
| بکوه کتابد بزه بر کمان (بیت ۸۲۰)      | بشد ترجمان بیژن آمد دمان     |
| برفت و بدید و بیامد دمان (بیت ۹۰۱)    | هیونی برون تاختند آن زمان    |
| باسبش ز درگاه بگذاشتند (بیت ۹۶۰)      | بفرمود تا پرده برداشتند      |
| برفته روان تن بمانده بجای (بیت ۱۱۱۷)  | نبینی ز هر دو سپه کس بیای    |
| سخن گوی هشیار و پاسخ شنو (بیت ۱۱۸۳)   | بدو گفت نزدیک گودرز شو       |
| نشاید گشادن برین کین کمر (بیت ۱۵۵۹)   | بیندیم دامن یک اندر دگر      |
| درود آن کجا بارزو خود بکشت (بیت ۱۶۳۸) | چو ما چرخ گردان فراوان سرشت  |
| همی داستاناها بخواهد زدن (بیت ۱۶۶۱)   | چو با ما بسنده نخواهد بدن    |
| سخن گفت بسیار و پاسخ شنید (بیت ۱۷۷۰)  | چو گودرز کشوادگان را بدید    |
| گشاد از برش بند پولاد را (بیت ۱۸۴۱)   | بیست از بر باره کلباد را     |
| پس آنکه سوی جنگ باز آمدن (بیت ۱۹۳۸)   | بباید برآسود و دم برزیدن     |
| دگرگونه پیش اندر آورد پای (بیت ۲۴۰۱)  | مر او را ببرد اهرمن دل ز جای |



### ۳-۱-۲ تضاد مدرج

در این نوع تضاد صفت‌ها قابل درجه بندی هستند. در داستان دوازده رخ مورد تضاد مدرج استفاده شده است.

|                               |   |
|-------------------------------|---|
| و دیگر که گیتی ندارد درنگ     | سرای سپنجی چه پهن و چه تنگ (بیت ۴)      |
| چو سرو سهی گوژ گردد بیباغ     | بدو بر شود تیره روشن چراغ (بیت ۶)       |
| دو پر مایه بیدار و دو پهلوان  | یکی پیر و باهوش و دیگر جوان (بیت ۵۹)    |
| سپیده برآمد ز کوه سیاه        | سپهدار ایران به پیش سپاه (بیت ۲۸۴)      |
| که ننگست ازین بر تو ای پهلوان | بدین کار خندند پیر و جوان (بیت ۴۰۸)     |
| سپیده چو از کوه سربردمید      | شد آن دامن تیره شب ناپدید (بیت ۷۳۳)     |
| کمانها بفرمود کردن بزه        | برآمد خروش از مهان و ز که (بیت ۸۸۵)     |
| سپیده دمان اندر آمد سپاه      | به پیکار تا گشت گیتی سیاه (بیت ۹۱۸)     |
| بفرمود تا رفت پیشش هجیر       | جوانی بکردار هشیار و پیر (بیت ۹۴۵)      |
| نشستند یک روز و یک شب بهم     | همی رای زد خسرو از بیش و کم (بیت ۹۷۶)   |
| هر آنکه که موی سیه شد سپید    | بیودن نماند فراوان امید (بیت ۱۱۱۵)      |
| فرستادم اینک بنزدیک تو        | که روشن کند جان تاریک تو (بیت ۱۴۴۰)     |
| بکردند پیمان و گشتند باز      | گرفتند کوتاه رزم دراز (بیت ۱۶۰۹)        |
| بتدبیر کردن سوی پهلوان        | برفتند بیدار پیر و جوان (بیت ۱۶۱۶)      |
| ار ایدونک باشید با من یکی     | ازیشان فراوان و ما اندکی (بیت ۱۶۶۶)     |
| چنین گفت کای کار دیده گوان    | همه سوده رزم پیر و جوان (بیت ۱۷۳۲)      |
| یکی را ز ما زنده اندر جهان    | نبیند کس از مهتران و کهان (بیت ۱۷۳۸)    |
| چو با کینه جویان نبند پهلوان  | خروشی برآمد ز پیر و جوان (بیت ۲۰۳۷)     |
| چنین یاد کرد آن زمان پهلوان   | سپرده بدو گوش پیر و جوان (بیت ۲۰۴۵)     |
| سه کارست پیش آمده ناگزیر      | همه گوش دارید برنا و پیر (بیت ۲۱۳۳)     |
| بدو گفت گودرز کای شیرمرد      | نه گرم آزموده ز گیتی نه سرد (بیت ۲۲۱۳)  |
| هر آنکس که خواهد نباشد رواست  | بدین گفته افزایش آمد نه کاست (بیت ۲۴۶۴) |
| ز کمی و بیشی و از رنج و آز    | بنیروی یزدان شدم بی نیاز (بیت ۲۴۶۶)     |
| وزان خسته و زاری گسسته        | ز جنگ سواران وز بیش و کم (بیت ۲۴۸۷)     |

### ۴-۱-۲ تضاد معنایی

در این نوع تضاد که واژه‌ها بیشتر در معنا مخالف یکدیگر هستند وجود یکی باعث نفی دیگری می‌شود. با توجه به اینکه تضاد از صنایع معنوی به شمار می‌رود طبق انتظارات، تضاد معنایی بیشترین نمود را در این داستان دارد. از مجموع ۲۵۱۸ بیت داستان دوازده رخ بیت دارای این صنعت است و نکته قابل توجه این است که این داستان با این نوع تضاد آغاز می‌شود.

|                              |                                     |
|------------------------------|-------------------------------------|
| جهان چون بزاری برآید همی     | بد و نیک روزی سرآید همی (بیت ۱)     |
| چو زین سه گذشتی همه رنج و آز | چه در آز پیچی چه اندر نیاز (بیت ۱۶) |
| دلاور شد آن مردم نادلیر      | گوزن اندر آمد بیالین شیر (بیت ۲۹)   |
| بآموی لشکرگهی ساختن          | شب و روز ناسودن از تاختن (بیت ۳۶)   |
| سر بدره‌ها را گشادن گرفت     | شب و روز دینار دادن گرفت (بیت ۴۹)   |
| چو لشکر سراسر شد آراسته      | بدان بی‌نیازی شد از خواسته (بیت ۵۰) |
| در آشتی هیچ گونه مجوی        | سخن جز بجنگ و بکینه مگوی (بیت ۵۷)   |
| کسی کو برد آب و آتش بهم      | ابر هر دوان کرده باشد ستم (بیت ۵۸)  |
| جفا پیشه بد گوهر افراسیاب    | ز کینه نباید شب و روز خواب (بیت ۶۳) |

هوا نیلگون شد زمین رنگ رنگ  
نگر تا نیازی به بیداد دست  
بدان سان شوم کم تو فرمان دهی  
همی شاه بگذارد از تو همه  
اگر راست باشد دلت با زبان  
چو صف برکشید از دو رویه سپاه  
جفا پیشه گشت آن دل نیکخوی  
مرا مرگ بهتر ازان زندگی  
بنام ار بریزی مرا گفت خون  
بتوفیید ز آواز گگردان زمین  
سوی میسره رود آب روان  
پیاده که اندر خور کارزار  
ز پیلان زمین سربسر پیلگون  
شب و روز گردن برافراخته  
بدان ساز و آن لشکر آراستن  
چنین ایستاده سه روز و سه شب  
شب و روز بر پای پیش سپاه  
پینجم فراز آمد این روزگار  
بیریم ازو مهر و پیوند پاک  
و دیگر کجا ز اختر نیک و بد  
شوم جوشن و خود بیرون کنم  
چه داری بروی اندر آورده روی  
کنون تا بتنش اندرون جان بود  
سبکسار تندی نماید نخست  
چو سالار باشی شوی زبردست  
چنینست فرجام روز نبرد  
اگر با توم جنگ فرمان دهد  
کزین رزمگه بوستان ساختی  
بیامد که یزدان نیکی کنش  
گر این اهرمن را بدست تو هوش  
مرا خود شب و روز کارست پیش  
نسوزی تو از جان بیژن دلم  
بدو گفت ما را چه داری بتنگ  
درفشیدن ماه چندان بود  
کجا دشمن و دوست بیند ترا  
نه بر آسمان کرگسان را گذر  
بدان تا بد و نیک با شهریار  
پس آسوده گشتند و دم برزدند  
زشبگیر تا سایه گسترده شید  
دهن خشک و غرقه شده تن در آب  
تن از درد لرزان چو از باد بید

دلیران لشکر بسان پلنگ (بیت ۹۱)  
نگردانی ایوان آباد پست (بیت ۱۲۹)  
تو شاه جهانداری و من رهی (بیت ۱۳۸)  
بدی نیکی انگارد از تو همه (بیت ۱۶۶)  
گذشتی ز تیمار و رستی بجان (بیت ۱۷۱)  
گنجهکار پیدا شد از بیگناه (بیت ۲۰۶)  
پر اندیشه شد رزم کرد آرزوی (بیت ۲۳۷) که  
سالار باشم کنم بندگی (بیت ۲۴۴)  
به از زندگانی بننگ اندرون (بیت ۲۴۶)  
ز ترگ و سنان آسمان آهنین (بیت ۲۷۷)  
چنان در خور آمد چو تن را روان (بیت ۲۸۷)  
بفرمود تا پیش روی سوار (بیت ۲۸۸)  
ز گرد سواران هوا نیلگون (بیت ۲۹۵)  
ازان دیده گه دیده بان ساخته (بیت ۳۱۴)  
دل از ننگ و تیمار پیراستن (بیت ۳۲۶) یکی  
را بگفتن نجنید لب (بیت ۳۵۰)  
همی جست نیک اختر هور و ماه (بیت ۳۵۳)  
شب و روز آسایش آموزگار (بیت ۳۶۲)  
پدرش آب دریا بود مام خاک (بیت ۳۸۷)  
بمی روی پژمرده گلگون کنم (بیت ۴۰۰)  
همی گردش چرخ را بشمرد (بیت ۳۹۶) چه  
اندیشه داری بدل در بگوی (بیت ۴۰۶) برین  
کینه چون مار پیچان بود (بیت ۴۲۲) بفرجام  
کار انده آرد درست (بیت ۴۴۸)  
کمر بندگی را ببايدت بست (بیت ۴۹۶) یکی  
شاد و پیروز و دیگر بدرد (بیت ۵۰۴) دلم پر ز  
دردست درمان دهد (بیت ۵۱۲) دل از کین  
ترکان بپرداختی (بیت ۶۲۱)  
همی بد سگالید با بد تنش (بیت ۶۲۳)  
براید بفرمان یزدان بکوش (بیت ۶۵۱)  
چرا داد باید مرا جان خویش (بیت ۶۷۱) که  
ز آب مزه تا دل اندر گلم (بیت ۶۸۲)  
همی تیزی آری بجای درنگ (بیت ۶۸۹) که  
خورشید تابنده پنهان بود (بیت ۶۹۱)  
دل اکنون کجا برگزیند ترا (بیت ۷۱۸)  
نه خاکش سپرده پی شیر نر (بیت ۷۵۸)  
بگویند ازین گردش روزگار (بیت ۷۶۱) بران  
آتش تیز نهم برزدند (بیت ۷۷۰)  
دو خونی ازین سان به بیم و امید (بیت ۷۸۵)  
ازان رنج و تابیدن آفتاب (بیت ۷۸۷)  
دل از جان شیرین شده ناامید (بیت ۷۹۰)



تو دانی نهان من و آشکار (بیت ۷۹۱)  
 گه این را بسودی گه آنرا زمین (بیت ۷۹۶)  
 همی ماتم آورد هنگام سور (بیت ۸۴۲)  
 زمین شد بکردار دریای خون (بیت ۸۸۷)  
 هوا نیلگون شد زمین آنوس (بیت ۹۱۳)  
 بخیمه شد این، آن بخراگه خویش (بیت ۹۱۹)  
 بسر بر نهد بندگانرا کلاه (بیت ۹۳۸)  
 که با او چه سازد بیختت رهی (بیت ۹۴۰)  
 بسر نامه من بر شهریار (بیت ۹۵۰)  
 همی رای زد خسرو از بیش و کم (بیت ۹۷۶)  
 پدید آورد اندرو خوب و زشت (بیت ۹۸۴)  
 کزو دید نیک و بد روزگار (بیت ۹۸۵)  
 ز نیکی بیخت بد آراستت (بیت ۹۹۵)  
 که ناید خبر زو بمن روز و شب (بیت ۱۰۲۹)  
 زمین پر ز آهن هوا پر ز زر (بیت ۱۰۶۶)  
 بشبگیر بنشست و بگشاد در (بیت ۱۰۷۶)  
 سوار و پیاده شد آراسته (بیت ۱۰۸۴)  
 زمین تیره دید آسمان لاژورد (بیت ۱۰۸۹)  
 بیزدان پناهش ز دیو سترگ (بیت ۱۰۹۹)  
 بخوادم همی آشکار و نهان (بیت ۱۱۰۰)  
 سر زندگان چند باید برید (بیت ۱۱۰۹)  
 ز کین جستن آسایش آید ترا (بیت ۱۱۱۰)  
 برفته روان تن بمانده بجای (بیت ۱۱۱۷)  
 نگون بخت گر گیتی افروز کیست (بیت ۱۱۱۸)  
 که فرمود کیخسرو دادگر (بیت ۱۱۲۵)  
 ز خون ریختن با تو گفتار من (بیت ۱۱۴۶)  
 بترسم همی آشکار و نهان (بیت ۱۱۵۹)  
 نخواهی بگفتار کردن نگاه (بیت ۱۱۶۲)  
 روان ترا از خرد مایه نیست (بیت ۱۲۱۱)  
 نه جای فریست و پیوند و مهر (بیت ۱۲۱۷)  
 بدان گه که این گفته بر دل گماشت (بیت ۱۲۲۲)  
 گشادی بنفرین ایشان دو لب (بیت ۱۲۳۳)  
 ز تن بگسلاند مگر جان من (بیت ۱۲۴۴)  
 نشاید ستد زنده را جان پاک (بیت ۱۲۵۵)  
 که نیکی سراسر بدی کاشتی (بیت ۱۲۵۹)  
 وگر جنگ جویی بیارای جنگ (بیت ۱۳۱۵)  
 شب و روز بی دیدگان را یکیست (بیت ۱۳۱۹)  
 دو اسبه سوار از پس کارزار (بیت ۱۳۵۰)  
 بگشت از بر تیره خاک نژند (بیت ۱۳۵۵)  
 که گردون چه آورد پیش رهی (بیت ۱۳۶۳)  
 بروی اندر آورده بد روی تنگ (بیت ۱۳۶۸)  
 بکردار آتش هیونی بلند (بیت ۱۳۹۴)

بیزدان چنین گفت کای کردگار  
 همی زور کرد این بران آن برین  
 همی آگهی جست زان نیوپور  
 هوا سربسر گشته زنگارگون  
 بزد نای رویین و بریست کوس  
 برفتند زان پس ببنگاه خویش  
 مگر خسرو آید پیشت سپاه  
 بخسرو رسد زان سپس آگهی  
 شب و روز ماسای و سر بر مخار  
 نشستند یک روز و یک شب بهم  
 چو آن نامه را زود پاسخ نوشت  
 نخست آفرین کرد بر کردگار  
 که هر مهتری کو روان کاستست  
 نجنباند او داستان را دو لب  
 پذیره شدندش سران سربسر  
 بیود آن شب و رای زد با پسر  
 برافشانند بر لشکر آن خواسته  
 بریشان نگه کرد سالار مرد  
 سر نامه کرد آفرین بزرگ  
 دگر گفت کز کردگار جهان  
 بکین جستن مرده‌ای ناپدید  
 گه آمد که بخشایش آید ترا  
 نبینی ز هر دو سپه کس پیای  
 ازان پس که داند که پیروز کیست  
 وز آباد و ویران و هر بوم و بر  
 چنین از ره مهر و پیکار من  
 سه دیگر که از کردگار جهان  
 گنهکار دانی مرا بی‌گناه  
 دلت با زبان هیچ همسایه نیست  
 نگر تا چه سان گردد اکنون سپهر  
 دلت با زبان آشنایی نداشت  
 فریدون که از درد دل روز و شب  
 بترسم همی زانک یزدان من  
 که گفتی ز بهر تنی گشته خاک  
 چو یاد آورم چون کنم آشتی  
 اگر خواهی از من زمان درنگ  
 پیاده همه کرد یکسر سوار  
 ازین کینه برگشتن امید نیست  
 کز آنکه که چرخ سپهر بلند  
 برآرد گل تازه از خار خشک  
 سپه را سه روز و سه شب چون پلنگ

- نشست از بر بادپای سمنند همیشه یکی جوشنی پیش من رسانم من اکنون بشاه آگهی روا باشد ار خسته در جوشنم کرا گردش روز با کام نیست زمین لاله گون شد هوا نیلگون برفتند و گفتند گر جان پاک پیاده شد از باره مرد سوار بسالار گفت آنچه فرمان دهی سزد گر شما بر جهان آفرین ز بیداد و داد آنچه آمد بشاه بداد آنک آورد پیدا ستم نهالیش بد خاک و بالیش سنگ فدای تو بادا تن و جان ما همه گسستم را کنید آفرین شب و روز در جوشن کینه جوی ز شبگیر تا شب برآمد زکوه اگر سر همه سوی خنجر بریم چرا سر بیچیم ما خود کییم مرا حاجت از کردگار جهان ز باد اندر آرد دهمان بدم جهان پیش شاه جهان بنده باد که تا سینه کهرم بد و نیک گشت میان بسته هر دو سپهد بکین بدانست کش نیست با کس وفا فدای سپه کرده ای جان و تن ازین شهر ترکان و فراسیاب بدان گیتی افتاد نیک و بدش و گر بازگشتن بخرگاه خویش نه نیروی جنگ و نه راه گریز رهایی نیابیم یک تن بجان بخندید گودرز و زو شاد شد کنون یار باید که زندست مرد که من زندگانی پس از مرگ اوی بدی ده شبان روز بر پشت زین که با من چه کرد اندران گسستم چو آب اندر آمد بیاست نان چو سر جویش پای یابی نخست که گر مرده گر زنده زین جایگاه همه شب بنالید تا روز پاک که پشتم شکستی و خستی دلم که ای نامداران فرخنده پی
- سپر کرده جان و فدی کرده تن (بیت ۱۴۰۷)  
 شود خاک با بخت بیدار مشک (بیت ۱۴۵۸)  
 برآرد روان کردگار از تنم (بیت ۱۴۶۷)  
 ورا زندگانی و مرگش یکیست (بیت ۱۴۶۹)  
 برآمد همی موج دریای خون (بیت ۱۴۷۹)  
 نباشد بتن نیستمان بیم و باک (بیت ۱۵۵۸)  
 سپر بر سر آورد و بر ساخت کار (بیت ۱۵۹۶)  
 سواران ایران و توران گروه (بیت ۱۶۰۰)  
 بخوانید روز و شبان آفرین (بیت ۱۶۳۴)  
 بد و نیک راهم بدویست راه (بیت ۱۶۳۷)  
 ز باد آمد آن پادشاهی بدم (بیت ۱۶۴۱)  
 خورش گوشت نخچیر و پوشش پلنگ (بیت ۱۶۵۱)  
 سراسر برینست پیمان ما (بیت ۱۶۹۷)  
 شب و روز باشید بر پشت زین (بیت ۱۷۰۸)  
 نگر تا گشاده ندارید روی (بیت ۱۷۱۴)  
 میان بسته دارم بسان رهی (بیت ۱۷۲۶)  
 بروزی بزادیم و روزی مریم (بیت ۱۷۴۹)  
 چنین بنده شه ز بهر چیم (بیت ۱۷۵۵)  
 برین گونه بود آشکار و نهان (بیت ۱۷۹۴)  
 چه از پادشاهی چه از بهر دین (بیت ۱۸۱۵)  
 همیشه دل پهلوان باد شاد (بیت ۱۹۱۶)  
 ز دشمن دل برته بی بیم گشت (بیت ۱۹۶۷)  
 همی داد خوانیم و پیدا ستم (بیت ۱۹۷۵)  
 میان بسته دارد ز بهر جفا (بیت ۱۹۹۷)  
 بپیری زمان روزگار کهن (بیت ۲۰۵۶)  
 بد آمد سرانجامت ای نیک یاب (بیت ۲۱۰۴)  
 همانا که نیک است با ایزدش (بیت ۲۱۲۸)  
 سپردن بنیک و بید راه خویش (بیت ۲۱۳۵)  
 چه با خویشتن کرد باید ستیز (بیت ۲۱۵۲)  
 نه خرگاه بینیم و نه دودمان (بیت ۲۱۵۴)  
 رخس تازه شد وز غم آزاد شد (بیت ۲۱۸۴)  
 نه آنکه کجا زو برآرد گرد (بیت ۲۲۱۹)  
 نخواهم که باشد بهانه مجوی (بیت ۲۲۲۴)  
 کشیده بدخواه بر تیغ کین (بیت ۲۲۳۹)  
 غم و شادمانیش با من بهم (بیت ۲۲۴۹)  
 باندوه و شادی نبندد دهان (بیت ۲۲۶۸)  
 وگر پای جوئی سرش پیش تست (بیت ۲۳۰۵)  
 برد مر مرا سوی ایران سپاه (بیت ۲۳۱۴)  
 پر از درد چون مار پیچان بخاک (بیت ۲۳۱۷)  
 کنون جان شیرین ز تن بگسلم (بیت ۲۳۲۵)  
 شما آتش و دشمنان خشک نی (بیت ۲۳۸۸)

|                             |  |
|-----------------------------|--|
| همه جان و تنها فدا کرده‌اند | دم از شهر توران برآورده‌اند (بیت ۲۳۹۰) |
| چنان مهربان بود دژخیم شد    | وزو شهر ایران پر از بیم شد (بیت ۲۴۰۰)  |
| بدل بر جفا کرد بر جای مهر   | بدین سر دگرگونه بنمود چهر (بیت ۲۴۰۶)   |
| تبه کرد مهر دل پاک را       | بزهر اندر آمیخت تریاک را (بیت ۲۴۰۸)    |
| همی گفت کای کردگار جهان     | تو دانی همی آشکار و نهان (بیت ۲۴۲۳)    |
| که ما شاه را بنده و چاکریم  | زمین جز بفرمان او نسپریم (بیت ۲۴۳۷)    |
| بجان گر دهد شاهمان زینهار   | ببندیم پیشش میان بنده‌وار (بیت ۲۴۴۴)   |
| بدین لشکر اندر بس مهترست    | کجا بندگی شاه را در خورست (بیت ۲۴۴۵)   |
| سران سربسر نزد شاه آوریم    | بسی پوزش اندر گناه آوریم (بیت ۲۴۴۷)    |
| همه شاه را چاکر و بنده‌ایم  | همه دل بمهر وی آگنده‌ایم (بیت ۲۴۷۳)    |
| بیروزی اندر غم گسستم        | نکرد این دل شادمان را دژم (بیت ۲۵۰۸)   |
| اگر زنده گردد تن مرده مرد   | جهاندار گسستم را زنده کرد (بیت ۲۵۱۳)   |

### ۵-۱-۲ تضاد ضمنی

یعنی دو کلمه در اصل با هم متضاد نیستند ولی در ضمن سخن که با هم ذکر می‌گردند یک ترکیب متضاد می‌سازند. ایران و توران نام دو کشور است و به تنهایی با یکدیگر هیچ گونه مخالفتی ندارند مگر زمانی که در داستان و ابیات به کار روند. ضدقهرمانان ایرانی در حماسه‌های ایران عبارت‌اند از: تورانیان، چینیان، کشانیان، رومیان، هندوان، اعراب و در بخش تاریخی شاهنامه، یونانیان و ... . توران و تورانیان به سرکردگی پشنگ، افراسیاب و قبل از آن دو سلم و تور و بعدها ارجاسب، یکی از دشمنان سرسخت ایرانیان در عرصه حماسه‌اند. تقابل ایران و توران منحصر به شاهنامه نیست و در سایر آثار حماسی از جمله جهانگیرنامه، شهریارنامه و بانو گشسب نامه نیز نمود دارد. تورانیان در رتبه نخست مبارزه با ایرانیان قرار دارند. آنها نه تنها خود به جنگ‌های دیرباز با ایرانیان دست یازیده‌اند بلکه با تطمیع و تهدید افراد و کشورهای دیگر آنها را علیه ایران متحد کرده به نبردهای خونین کشانده‌اند. (یوسفی و دیگران، ۱۳۸۶)

تضاد ضمنی در داستان دوازده رخ که فقط بین واژه‌های "ایران" و "توران" برقرار شده است در بیت قابل ملاحظه است.

|                              |  |
|------------------------------|--|
| ز هنگام رزم منوچهر باز       | نبد دست ایران بتوران دراز (بیت ۲۷)     |
| پس آگاهی آمد به پیروز شاه    | که آمد ز توران بایران سپاه (بیت ۶۲)    |
| ز ایرانیان گر سواری ز دور    | نخواهی که آیی بایران سزد (بیت ۲۰۰)     |
| گر از شاه ترکان بترسی ز بد   | عنان تافتی سوی پیکار تور (بیت ۳۴۷)     |
| بترکان سپردی بروز نبرد       | یلانت بایران نخوانند مرد (بیت ۴۹۵)     |
| نگه کن کز ایران و توران سوار | نه ایران گراید بیاری نه تور (بیت ۷۵۳)  |
| هران شهر کز مرز ایران نهی    | چه مایه تبه شد بدین کارزار (بیت ۱۱۰۸)  |
| که فریادرسمان نباشد ز دور    | بگو تا کنیم آن ز ترکان تهی (بیت ۱۱۲۴)  |
| کز ایران ز گاه منوچهر شاه    | فزون زان نیامد بتوران سپاه (بیت ۱۳۶۶)  |
| تو بردی ز چین تا بایران سپاه | تو کردی دل و بخت دشمن سیاه (بیت ۱۴۰۹)  |
| که کیخسرو آمد ز توران زمین   | به ایران و با ما بگسترد کین (بیت ۱۴۱۳) |
| ز شبگیر تا شب برآمد زکوه     | سواران ایران و توران گروه (بیت ۱۶۰۰)   |
| که توران ز ایران همه پر غمست | چه مایه بسختی بتوران بماند (بیت ۱۶۵۰)  |
| ابا هر سواری ز ایران سپاه    | ز توران یکی شد ورا رزم خواه (بیت ۱۸۰۲) |

- |                              |  |
|------------------------------|--|
| یکی سوی ایران دگر سوی تور    | که دیدار بودی بلشکر ز دور (بیت ۱۸۱۹)   |
| سپهدار ایران و توران دژم     | فراز آمدند اندران کین بهم (بیت ۱۹۷۹)   |
| فراز آمد آن گردش ایزدی       | از ایران بتوران رسید آن بدی (بیت ۱۹۸۳) |
| که آشوب ترکان و ایرانیان     | ازین بد کجا کم شد اندر میان (بیت ۲۰۶۸) |
| وزانپس کجا گیو ز ایران براند | زن و کودک خرد در ماتمست (بیت ۲۴۴۱)     |

### ۶-۱-۲ تضاد مجازی-کنایی

اگر طرفین تضاد در معنای قاموسی و حقیقی خود مخالف هم نباشند بلکه در معنای مجازی با یکدیگر مخالف باشند.

- |                            |  |
|----------------------------|--|
| بدان تا فرستم بنزدیک شاه   | چه شان سر ستاند چه بخشد کلاه (بیت ۱۸۰) |
| گهی برکشد تا بخورشید سر    | گهی اندر آرد ز خورشید بر (بیت ۱۴۲۳)    |
| بیکسان نگرده سپهر بلند     | گهی با غم و گرم و با اندهان (بیت ۱۴۲۵) |
| گهی با می و رود و رامشگران | گهی شاد دارد گهی مستمند (بیت ۱۴۲۴)     |

### ۷-۱-۲ تضاد نمادین

آن است که هنرمند به کمک نمادها و معانی رمزی بین واژگان تضاد برقرار کرده است.

- |                            |   |
|----------------------------|---|
| دلور شد آن مردم نادلیر     | گوزن اندر آمد ببالین شیر (بیت ۲۹)       |
| چو آن پادشاهی شود یکسره    | بآبشخور آید پلنگ و بره (بیت ۱۱۲)        |
| تو نشندی آن داستان بزرگ    | که شیر ژیان آورد پیش گرگ (بیت ۱۸۱)      |
| یکی داستان زد برین بر پلنگ | چو با شیر جنگ آورش خاست جنگ (بیت ۲۴۵)   |
| برو با سواران سوی میسره    | نگهدار چنگال گرگ از بره (بیت ۳۰۳)       |
| بکردار نخچیر کز شوزه شیر   | گریزان و شیر از پس اندر دلیر (بیت ۵۲۷)  |
| شما هم بکردار روباه پیر    | بیشه در از بیم نخچیر گیر (بیت ۵۳۵)      |
| دلیری مکن جنگ ما را مخواه  | که روباه با شیر ناید براه (بیت ۵۳۷)     |
| ندانن که شیر ژیان روز جنگ  | بیشه در از بیم نخچیر گیر (بیت ۵۳۵)      |
| ترا آرزو جنگ و پیکار نیست  | نیالاید از بن بروباه چنگ (بیت ۵۶۳)      |
| پیروزی شاه خستو شدند       | و گر گل چنی راه بی خار نیست (بیت ۵۷۳)   |
| چو نستیهن آن شیر شوزه بجنگ | که بازش برد بر سر شاخ سرو (بیت ۷۴۹)     |
| که دانست هرگز که سرو بلند  | پلنگان جنگی چو آهو شدند (بیت ۲۴۶۸)      |
| از ایرانیان ده وزینها یکی  | بباغ از گیا یافت خواهد گزند (بیت ۱۳۷۶)  |
| ز ما ده مبارز و زیشان هزار | بچشم یکی ده سوار اندکی (بیت ۱۴۴۱)       |
| که دانا زد این داستان بزرگ | نگر تا که پیچد سر از کارزار (بیت ۱۶۹۴)  |
| بچنگ منی در بسان تذرو      | که شیری که بگریزد از چنگ گرگ (بیت ۲۲۷۹) |
|                            | که روباه بودی بجنگش پلنگ (بیت ۹۱۱)      |

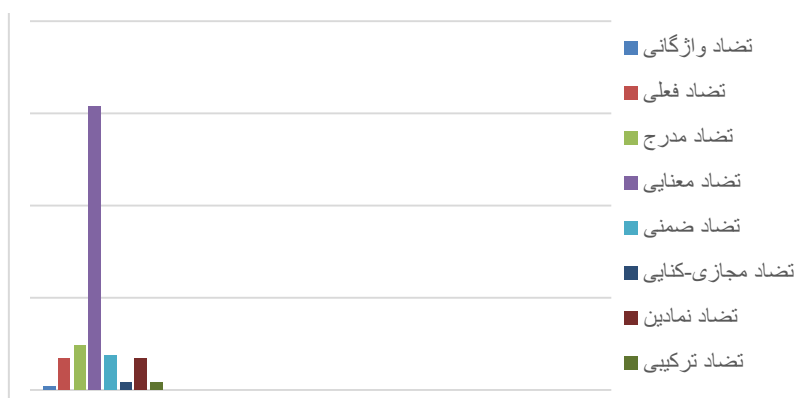
### ۸-۱-۲ تضاد ترکیبی

اگر طرفین تضاد به صورت ترکیب اضافی یا وصفی (یا حتی مقلوب آن‌ها) در کلام، هنرمندانه ظاهر شده باشد، تضاد ترکیبی نام دارد.

- |                        |                                   |
|------------------------|-----------------------------------|
| برفتند با پند افراسیاب | بآرام پیر و جوان بر شتاب (بیت ۶۰) |
| دیدیای رومی تن پاک اوی | ز خورشید ایرانش آید گزند (بیت ۷۷) |

بپوشید آن جان ناپاک اوی (بیت ۲۴۱۵)  
چو از گرگ درنده خسته رمه (بیت ۱۷۳۰)

چو پیران چنان دید لشکر همه  
که چون ماه ترکان برآید بلند



شکل ۱: انواع تضاد لفظی

## ۲-۲ تضاد شخصیتی

داستان عرصه تزاخم، تقابل و توافق شخصیت هایی است که با نقش آفرینی های خود بسیاری از اندیشه ها، افکار و عواطف را عینیت می بخشند. قهرمان که آن را شخصیت اصلی یا protagonist نیز گفته اند در اثر ادبی به فردی گفته می شود که در کانون توجه ما قرار می گیرد. ضد قهرمان که آن را شخصیت مخالف یا antagonist نیز نامیده اند شخصیت شریری است که مخالف و معارض شخصیت اصلی است. ضد قهرمان ها بر اساس کنش و تاثیرشان در داستان به ضد قهرمان اصلی، مشاور، سپهدار، جدالگر و یاریگر ( و ... ) تقسیم می شوند. (یوسفی و دیگران، ۱۳۸۶)

در ادامه قبل از ذکر ابیات شاهنامه توضیح مختصری از تعریف هر یک از این انواع شخصیت ها آورده شده است.

### ۲-۲-۱ ضد قهرمان اصلی

ضد قهرمان اصلی فردی است که از نظر اندیشه، صفات، اعمال و رفتار در نقطه مقابل و قطب منفی قهرمان قرار دارد. او همواره به خاطر کینه ای پایدار و با انگیزه های مختلف و به شیوه های گوناگون به مبارزه با قهرمانان می پردازد و جدال بین او و قهرمان جز با نابودی یکی از آن دو پایان نخواهد پذیرفت. افراسیاب در میان تورانیان در شاهنامه این نقش را برعهده دارد. در داستان دوازده رخ نام افراسیاب در مقابل کیخسرو و پهلوانان ایرانی قرار نگرفته است. (یوسفی و دیگران، ۱۳۸۶)

### ۲-۲-۲ ضد قهرمان مشاور و سپهدار

ضد قهرمان مشاور، فرد یا افرادی است که در نبردهای مختلف ضد قهرمان اصلی علیه قهرمان، طرف مشورت او قرار می گیرند و با ارائه طریق در شیوه های نبرد و سایر موارد به او یاری می رسانند. در شاهنامه و در میان توران پیران این مسئولیت را به عهده دارد و بعد از او کسانی چون هومان، بارمان و گرسیوز و ... . ضدقهرمان سپهدار کسی است که وظیفه لشکرکشی و هدایت سپاهیان را برعهده دارد و به عنوان سپاهسالار لشکر در شیوه صف آرایی لشکر، شیوه مبارزه، تعیین و فرستادن ضد قهرمان جدالگر به میدان به ایفای نقش می پردازد. تورانیان در اکثر موارد پیران و گاه گاهی هومانف بارمان، شیده و گرسیوز این وظیفه را به انجام می رسانند. (یوسفی و دیگران، ۱۳۸۶)

در داستان دوازده رخ پیران این دو نقش را بازی می کند و در زیر ابیاتی که نام پیران در برابر ایرانیان قرار گرفته، آمده است.

|                               |   |
|-------------------------------|---|
| نهاده سپهدار پیران دو چشم     | که گودرز را دل بجوشد ز خشم (بیت ۳۵۷)    |
| بخسرو نمود آن کجا رفته بود    | سخن هرچ پیران بدو گفته بود (بیت ۹۲۷)    |
| چو از جنگ پیران شدی بی نیاز   | عنان سوی او جنگ را برگشید (بیت ۱۵۳۲)    |
| نشد اسب خسته نه پیران نیو     | برفت از پیش گیو تازان چو دود (بیت ۱۵۴۵) |
| چو پیران چنان دید برگشت زود   | یکی رزم کیخسرو اکنون بساز (بیت ۲۵۱۸)    |
| چو گودرز کشواد و پیران بهم    | همه ساخته دل بدرد و ستم (بیت ۱۸۱۴)      |
| گروی زره را بیاودر گیو        | دمان با سپهدار پیران نیو (بیت ۲۳۸۴)     |
| چو گیو آن زمان روی پیران بدید | بدانجا رسیدند یاران گیو (بیت ۱۵۴۴)      |

### ۳-۲-۲ ضد قهرمان جدالگر

ضد قهرمان جدالگر فرد، عنصر یا موجودی است که بر اساس انگیزه های درونی و فردی و یا به دستور ضد قهرمان

سپهدار یا ضد قهرمان اصلی مستقیماً به نبرد با قهرمان می پردازد. (یوسفی و دیگران، ۱۳۸۶)

|                                |                                       |
|--------------------------------|---------------------------------------|
| چو هومان ویسه بدان رزمگاه      | که گودرز کشواد بد با سپاه (بیت ۴۵۲)   |
| چو هومان ز نزد سواران برفت     | بیامد بنزدیک رهام تفت (بیت ۴۷۰)       |
| یکی تیر بر اسب نستینا          | چو شیر اندران رزمگه بردمید (بیت ۵۳۸)  |
| چو هومان ز گودرز برگشت چیر     | برآشفت برسان شیر دلیر (بیت ۵۷۹)       |
| چو هومان بیامد بدان چیرگی      | بپیچید گودرز زان خیرگی (بیت ۵۸۸)      |
| خبر شد به بیژن که هومان چو شیر | بپیش نیای تو آمد دلیر (بیت ۵۹۳)       |
| چو بیژن بنزدیک هومان رسید      | رسید از گشاد و بر بیژنا (بیت ۸۸۹)     |
| سپهدار هومان بیامد چو گرد      | بدان تا ز بیژن بجوید نبرد (بیت ۷۳۹)   |
| ز بیژن فزون بود هومان بزور     | هنر عیب گردد چو برگشت هور (بیت ۷۹۷)   |
| سلیح و سر و اسب هومان گرد      | به پیش سپهدار گودرز برد (بیت ۸۵۱)     |
| چو بیژن به نستین اندر رسید     | درفش سر ویسگان را بدید (بیت ۸۸۶)      |
| چو هومان ز گودرز پاسخ شنید     | یکی آهنین کوه پوشیده دید (بیت ۷۰۸)    |
| چو گیو اندرین بود لهاک زود     | نشست از بر بادپای چو دود (بیت ۱۵۷۱)   |
| بتوران چو هومان سواری نبود     | که با بیژن گیو رزم آزمود (بیت ۱۶۷۸)   |
| نهادند پس گیو را با گروی       | که همزور بودند و پرخاشجوی (بیت ۱۸۰۳)  |
| دگر با فربرز کاوس تفت          | چو کلباد ویسه خورد رفت (بیت ۱۸۰۶)     |
| چو رهام گودرز با بارمان        | برفتند یک با دگر بدگمان (بیت ۱۸۰۷)    |
| چو دیگر فروهل بد و زنگله       | برون تاختند از میان گله (بیت ۱۸۱۲)    |
| چو گرگین کارآزموده سوار        | که با اندریمان کند کارزار (بیت ۱۸۰۹)  |
| چو اوخواست با زنگه شاوران      | دگر برته با کهرم از یاوران (بیت ۱۸۱۱) |
| گرازه بشد با سیامک بجنگ        | چو شیر ژیان با دمنده نهنگ (بیت ۱۸۰۸)  |
| هجیر و سپهرم بکردار شیر        | بدان رزمگاه اندر آمد دلیر (بیت ۱۸۱۳)  |
| و دیگر گروی زره دیو نیو        | برون رفت با پور گودرز گیو (بیت ۱۸۴۴)  |
| چو گیو اندر آمد گروی از نهیب   | کمان شد ز دستش بسوی نشیب (بیت ۱۸۵۰)   |
| سه دیگر سیامک ز توران سپاه     | بشد با گرازه به آوردگاه (بیت ۱۸۵۹)    |
| چهارم فروهل بد و زنگله         | دو جنگی بکردار شیر یله (بیت ۱۸۷۱)     |
| به پنجم چو رهام گودرز بود      | که با بارمان او نبرد آزمود (بیت ۱۸۸۴) |
| ششم بیژن گیو و روین دمان       | بزه برنهادند هر دو کمان (بیت ۱۹۰۰)    |
| برومی عمود آنگهی پور گیو       | همی گشت با گرد روین نیو (بیت ۱۹۰۲)    |



|                               |                                      |
|-------------------------------|--------------------------------------|
| هجیر دلاور بکردار شیر         | بروی سپهرم در آمد دلیر (بیت ۱۹۲۲)    |
| گرفتند هر دو عمود گران        | چو اوخواست با زنگه شاوران (بیت ۱۹۳۲) |
| رسید اندران جایگه گسته        | که بودند یاران توران بهم (بیت ۲۲۷۴)  |
| فرود آمد از باره گرگین چو گرد | سر اندریمان ز تن دور کرد (بیت ۱۹۵۸)  |
| دهم برته با کهرم تیغ زن       | دو خونی و هر دو سر انجمن (بیت ۱۹۶۳)  |
| که تا سینه کهرم بد و نیک گشت  | ز دشمن دل برته بی بیم گشت (بیت ۱۹۶۷) |
| برون رفت گرگین نهم کینه خواه  | ابا اندریمان ز توران سپاه (بیت ۱۹۵۰) |

#### ۴-۲-۲ ضدقهرمان یاریگر

ضدقهرمان یاریگر فرد موجود یا افرادی است که در هنگام به خطر افتادن ضد قهرمان جدالگر در میدان مبارزه با قهرمان به میدان تاخته است. (یوسفی و دیگران، ۱۳۸۶)

|                              |                                      |
|------------------------------|--------------------------------------|
| سوی گیو لهاک و فرشیدورد      | برفتند و جستند با او نبرد (بیت ۲۵۶۰) |
| برآمد بر گیو لهاک نیو        | یکی نیزه زد بر کمرگاه گیو (بیت ۱۵۶۱) |
| سوی راست گیو اندر آمد چو گرد | گرازه پیرخاش فرشیدورد (بیت ۱۵۸۲)     |
| ز گسته بیژن سخن یاد کرد      | ز لهاک وز گرد فرشیدورد (بیت ۲۴۸۶)    |
| چو بشنید بیژن که گسته رفت    | ز لشکر برد لهاک تفت (بیت ۲۱۹۴)       |
| چو بشنید گودرز گفت آن دو مرد | بود گرد لهاک و فرشیدورد (بیت ۲۱۷۳)   |



شکل ۲: انواع تضاد شخصیتی

#### ۳ پارادوکس

دیگر از گونه های ناسازی که نیک پندار خیز است و ارزش زیباشناختی بسیار می تواند داشت آن است که آن را ناسازی هنری می نامیم. ناسازی هنری آن است که دو ناساز در همان هنگام که ناسازند با هم پیوند و همبستگی داشته باشند؛ مانند دو روی سکه که با همه ناسازی سخت به هم پیوسته اند... (کزازی، ۱۳۷۳)

همان طور که انتظار می رفت با توجه به جدید بودن صنعت پارادوکس نسبت به شاهنامه فردوسی، موارد استفاده از این صنعت در داستان دوازده رخ اندک است اما همین تعداد هم نسبت به تعداد برخی دیگر از آرایه ها هم چون تضاد واژگانی بسیار قابل توجه است.

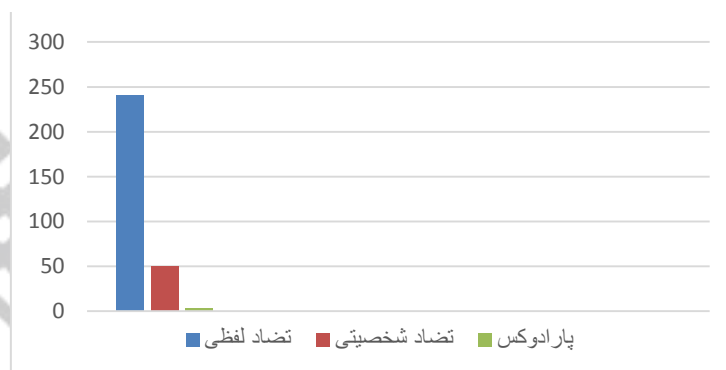
|                           |   |
|---------------------------|---|
| بمابر کند پیشدستی بچنگ    | برآشفت با تیره خورشید بخت (بیت ۳۲۸)     |
| چو در پیش من برگشادی زبان | نبیند کس این روز تاریک و تنگ (بیت ۱۰۳۱) |
| سپهدار پیران غمی گشت سخت  | بدانستم از آشکارت نهان (بیت ۵۶۱)        |

#### ۴ نتیجه

حکیم ابوالقاسم فردوسی خمیر مایه شاهنامه را از منابع گوناگون سرشته است: اسطوره، تاریخ و داستان های عامیانه.

دوزاده رخ نام اپیژودی نسبتاً طولانی در شاهنامه است (۲۵۱۸ بیت)، که در آن نبردی در مرزهای توران، میان ایرانیان به فرمان‌دهی گودرز و تورانیان به سرکردگی پیران رخ می‌دهد. جنگ زمانی آغاز می‌شود که هومان، برادر پیران، ایرانیان را به مبارزه می‌طلبد و به دست بیژن، نوهی گودرز، در نبردی تن به تن کشته می‌شود. آن گاه دو سپاه وارد نبردی نافرجام می‌شوند. سرانجام دو جبهه توافق می‌کنند که جنگ با نبرد تن به تن میان دوزاده زوج از پهلوانان دو سپاه فیصله یابد.

به پندار شاهنامه خداوند جهان آفرین کائنات را به طور جوهری در تضاد با یکدیگر آفریده است و همین تضاد جوهری است که جهان را به جناح نیک و بد که همواره در حال ستیز و نبرد هستند تقسیم کرده است اندیشه تناقض و ناسازگاری درونی جهان در جای جای داستان‌های شاهنامه تکرار گردیده است. بیشترین تضاد مورد استفاده فردوسی در این داستان تضاد معنایی و بعد از آن تضاد شخصیتی است. در این نوشته نزدیک به مورد انواع تضاد یافت شد و در نمودار زیر میزان کاربرد هر یک از آنها به راحتی قابل مقایسه است.



شکل ۳: مقایسه انواع تضاد لفظی و شخصیتی و پارادوکس در داستان دوزاده رخ

## منابع

- حمیدیان، سعید؛ درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی؛ چاپ دوم، تهران: ناهید، ۱۳۸۳
- داده، سیما؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی/واژه نامه، مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوه تطبیقی و توضیحی؛ چاپ سوم، تهران: مروارید، ۱۳۸۵
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ جلد پنجم، چاپ دوم، تهران: دانشگاه، ۱۳۷۷
- شمیسا، سیروس؛ نگاهی تازه به بدیع؛ چاپ چهارم، تهران: میترا، ۱۳۸۳
- صفا، ذبیح الله؛ حماسه سرایی در ایران از قدیمی ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری؛ چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸
- فتوحی رودمعجنی، محمود؛ بلاغت تصویر؛ تهران: سخن، ۱۳۸۵
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه فردوسی: متن انتقادی از روی چاپ مسکو؛ سعید حمیدیان، جلد چهارم، چاپ نهم، تهران: قطره، ۱۳۸۷
- محبوبی، مهدی؛ بدیع نو: هنر ساخت و آرایش سخن؛ چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۰
- همایی، جلال الدین؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی؛ چاپ دهم، قم: ستاره، ۱۳۷۳
- حسن زاده، حسن؛ «تضاد و تضادنما»؛ رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۸۳، ۱۳۸۶
- عزیز محمدی، فاطمه؛ کهزادی، حامد رضا؛ «صنعت ادبی تناقض در آثار جان دان و سعدی شیرازی»؛ مطالعات ادبیات تطبیقی، سال هفتم، شماره ۲۵، ۱۳۹۲
- علیزاده، ناصر؛ راموز، کمال؛ «از جهان نگری تا کاربرد صنایع بدیعی در شعر سبک خراسانی (با رویکردی به نظریه ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن)»؛ نامه پارسی، شماره ۵۳، ۱۳۸۹

۱۳. کارگر، یحیی؛ «نگاهی به طبقه بندی صنایع بدیعی همراه با نقد و تحلیل صنایع لفظی»؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه قم، سال اول، شماره سوم، ۱۳۸۶
۱۴. کمال، مرتضی؛ «نگاهی به مبانی پارادوکس در فلسفه و ادب»؛ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۳، ۱۳۸۱
۱۵. مرتضایی، سید جواد؛ «نقد و تحلیل پارادوکس در روند و سیر تاریخی و بلاغی»؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۴۷، ۱۳۸۵
۱۶. یوسفی، محمدرضا؛ ابراهیمی شهرآباد، رقیه؛ «تضاد و انواع آن در زبان فارسی»؛ فنون ادبی (علمی-پژوهشی)، سال چهارم، شماره ۲، ۱۳۹۱
۱۷. یوسفی، هادی؛ مدبری، محمود؛ صرفی، محمد رضا؛ طالبیان، یحیی؛ «ضد قهرمان در شاهنامه و منظومه های پهلوانی ایران»؛ پژوهش های ادب عرفانی، شماره ۴، ۱۳۸۶

